

حقوق بشر و خاورمیانه

رحمن قهرمانپور

مهدی ذاکریان، حقوق بشر و خاورمیانه، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تابستان ۱۳۸۲، ۲۱۴ صفحه.

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

در هر نوع رویکردی به موضوع حقوق بشر، موضوع انسان و تعریف جایگاه او در معادلات اجتماعی و سیاسی در مرکز ثقل توجه قرار داد. بین نحوه برخورد با آدمی و توجه به موضوع حقوق بشر در جوامع و نظام‌های سیاسی رابطه‌ای مستقیم وجود دارد و تعریف محدود از انسان متناظر است با تعریف محدود از حقوق بشر. با توجه به این نکته مهم است که نویسنده کتاب، موضوع بسیار مهم و پیچیده انسان خاورمیانه‌ای و جایگاه او در مذهب و نظام سیاسی را مورد توجه قرار

داده و نشان می‌دهد حاکمان منطقه با وجود توسل به مذهب برای افزایش مشروعیت خود، در برخورد خود با جایگاه آدمی و ارزش او از متون دینی چندان تبعیت نمی‌کنند. این موضوع چیزی است که نویسنده آن را معمای حقوق بشر نامیده (ص ۴) و به نوعی در سراسر کتاب می‌کوشد ریشه‌های شکل‌گیری این معما، تبعات آن و حتی راه خروج از آن را در پنج فصل و یک فصل نتیجه‌گیری مورد نقد و بررسی قرار دهد.

نویسنده در تعریف معمای حقوق بشر اشاره می‌کند که در خاورمیانه از یک سو حاکمان سیاسی حقوق بشر را در دایره حاکمیت سیاسی تعریف می‌کنند و رفتارهای ضد حقوق بشری خود را با توسل به نسبییت فرهنگی و دوگانه برخورد کردن غرب با مقوله حقوق بشر و نظیر این‌ها توجیه می‌کنند، از سوی دیگر مردم به عنوان اصلی‌ترین مدافعان حقوق بشر به دلیل ناآگاهی، روحیه استبدادزده و فرهنگ تملق و نگاه از پایین به بالا زمینه تحول در حقوق بشر را با انسداد مواجه می‌کنند. (ص ۴) نویسنده در فصول

مختلف کتاب اشاره می‌کند رویکرد قدرت‌های بزرگ نسبت به مسایل خاورمیانه طی سال‌های گذشته و نیز غلبه مقوله امنیت در ذهن رهبران و حتی تحلیل‌گران خاورمیانه‌ای باعث شده است معمای فوق یا بهتر بگوییم چرخه باطل فوق هم‌چنان به حیات خود ادامه دهد و مانع از رشد عملی و نظری حقوق بشر شود.

گر چه تقسیم‌بندی فصول کتاب بیشتر بر اساس موضوع است تا سطح تحلیل، به نظر می‌رسد نویسنده کتاب معمای حقوق بشر در خاورمیانه را در چهار سطح (۱) فرو ملی یا اجتماعی، (۲) ملی، (۳) منطقه‌ای و (۴) فرا ملی، بررسی کرده است. این چهار سطح به نوعی در فصول پنجگانه کتاب و در تحلیل موضوعات مرتبط با حقوق بشر مانند جهان‌شمولی حقوق بشر و خاورمیانه (فصل ۳)، خاورمیانه و تاریخچه حقوق بشر (فصل ۱)، تحولات خاورمیانه و حقوق بشر (فصل ۲)، تعارض‌های حقوق بشر در خاورمیانه (فصل ۴)، مورد توجه بوده است.

یکی از امتیازات متدولوژیک کتاب حاضر، توجه همزمان، هر چند گذرا به متغیرهای موجود در هر چهار سطح است. در مطالعات جدید مربوط به مسایل خاورمیانه نیز، معمولاً این چهار سطح را همزمان در نظر می‌گیرند، مخصوصاً با توجه به رشد ادبیات منطقه‌گرایی، توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای افزایش قابل توجهی داشته است. همانطوری که عنوان کتاب نیز نشان می‌دهد، تمرکز اصلی آن بر سطح منطقه‌ای بوده و در واقع نویسنده کوشیده است نشان دهد وجود برخی عناصر مشترک در جوامع و حکومت‌های خاورمیانه مانع اصلی در برابر گسترش حقوق بشر است. عوامل بیرونی نیز در اصل وضعیت موجود خاورمیانه را تقویت کرده و از این راه مانع رشد فرهنگ حقوق بشر شده‌اند.

در سطح فروملی بحث نویسنده با ارائه دیدگاهی در مورد انسان خاورمیانه‌ای آغاز می‌شود، موضوعی که در اغلب آثار غربی‌ها در مورد خاورمیانه یا نادیده گرفته می‌شود یا کمتر بدان پرداخته می‌شود. دیدگاه نویسنده در این مورد به رویکرد

لیبرال نزدیک است؛ قدرت‌مندی یک کشور از ذات و ارزش افراد ناشی می‌شود. این فرد است که در جغرافیا دست می‌برد، با فکر و ایده خود ابتکارهای جدیدی می‌آفریند و به پیش بینی و نقد و ارزیابی برنامه‌ها و رفتارهای گذشته خود می‌پردازد. (ص ص ۱۴-۱۳) با این حال این رویکرد منجر به نادیده گرفتن واقعیت‌های خاورمیانه نمی‌شود: خاورمیانه اهمیت خود را نه از افراد، بلکه بیشتر از ابعاد مکان، شکل، جغرافیا و منابع می‌گیرد. (ص ۱۵) انسان خاورمیانه‌ای نفت نمی‌سازد، بلکه نفت خاورمیانه به ساکنان آن ثروت و قدرت می‌بخشد. (ص ۱۶) بدین ترتیب می‌توان گفت در خاورمیانه ساختارها مقدم بر افراد هستند. نتیجه آنکه نه شهروندان عادی قدرت لازم برای پیشبرد حقوق بشر را دارند و نه نخبگان تمایلی به انجام این کار دارند. مفاهیمی مانند خرد، اندیشه، نقد، تحلیل، برنامه‌سازی، سیستم‌سازی و طراحی آینده از سوی نخبگان فکری به مثابه ابزارهایی در دست حاکمان هستند که به منظور ایجاد مشروعیت و تداوم حاکمیت

حاکمان کارآیی دارند، نه طرحی نو برای آینده آحاد افراد و جامعه خاورمیانه‌ای. (ص ۱۶) در نگاه نخست به نظر می‌رسد رویکرد نویسنده نسبت به انسان خاورمیانه‌ای در تضاد با دیدگاه لیبرال حقوق بشری بوده و به رویکردی بدبینانه نسبت به توانایی‌های انسان خاورمیانه‌ای (و نه الزاماً انسان) منجر می‌شود. با این حال دقت در مباحث بعدی نشان می‌دهد، از نظر نویسنده انسان خاورمیانه‌ای در این مورد چندان مقصر نیست و این حاکمان منطقه هستند که مانع رشد فکری شهروندان عادی و حتی فعالیت جمعی نخبگان می‌شوند. به گفته وی، مشکل اساسی خاورمیانه در نقض حقوق بشر در فرهنگ، سنت‌ها و مذاهب آنها نیست، بلکه اساس آن از عدم مشروعیت مردمی حاکمان و نخبگان سیاسی خاورمیانه بر می‌خیزد که به منظور حفظ قدرت و بقای سیاسی به نقض حقوق بشر می‌پردازند. (ص ۱۴۷)

در سطح ملی یا دولتی، چنانچه خاطر نشان کردیم، نویسنده کتاب مهم‌ترین مانع رشد حقوق بشر را ضعف مشروعیت

نخبگان و در تحلیل نهایی خود دولت می‌داند. این ادعای نویسنده با رویکرد اصلی وی هماهنگ است، زیرا لیبرال‌ها هم نسبت به دولت دیدگاه خوش‌بینانه‌ای ندارند. با این حال تأکید بیش از حد او بر نقش منفی حاکمان، ظاهراً ما را وارد یک چرخه باطل می‌کند: اگر دولت اصلی‌ترین مانع قدرتمندتر شدن شهروندان و حتی نخبگان در خاورمیانه است، پس چگونه می‌توان حقوق بشر را در خاورمیانه گسترش داد؟ به عبارت دیگر اگر عاملیت شهروندان و نخبگان به واسطه نظام‌های سیاسی به شدت تضعیف شده، کدام یک از بازیگران می‌توانند عامل تغییر باشند؟ در نبود یک جامعه قدرتمند، ناگزیر باید بر دولت تکیه کرد، البته در این معنا که دولت را نخبگان تشکیل می‌دهند. ظاهراً به دلیل همین ابهام است که مخاطبان نویسنده در فصل نتیجه‌گیری و ارایه پیشنهادات چندان روشن نیست، گر چه می‌توان استنباط کرد مخاطبان وی بیشتر فعالان حقوق بشر و روشنفکران و نخبگانی هستند که مقهور قدرت حاکمان نشده‌اند. اما حتی در صورت صادق بودن

این گزاره باز این پرسش مطرح می‌شود که در جوامع خاورمیانه‌ای که حاکمان مانع هر گونه تشکل می‌شوند چگونه می‌توان از روشنفکران و نخبگان انتظار داشت در کار جمعی خود (که الزاماً مبارزه آشکار و خشن سیاسی نیست) موفق باشند؟ شاید ریشه این تعارض را بتوان در عدم توجه کافی به مبانی انسان‌شناختی رویکرد نویسنده دانست. به عبارت ساده‌تر، وی در تحلیل خود وزن و اهمیت چندانی برای شهروندان و آگاهی آنها قایل نمی‌شود و نخبگان فکری را نیز عامل تداوم حاکمیت نامشروع فرض می‌کند. در نتیجه حامیان واقعی حقوق بشر، نخبگان فکری حاشیه نشین شده هستند.

نکته دیگری که در این مورد مهم است و ظاهراً نویسنده به آن نپرداخته است، نقش هنجارها و حتی ساختارهای هنجاری (به تعبیر تکوین‌گرایان) محدود کننده حاکمان و نخبگان است، هنجارهایی که اصلی‌ترین حامیان آنها شهروندان خاورمیانه‌ای هستند. سنت و مذهب دو نمونه بارز ساختارهای محدود کننده

نخبگان هستند، به این معنی که به نخبگان اجازه نمی‌دهند، بر خلاف تصور رایج، آزادی عمل نامحدودی داشته باشند. شاید پیوند زدن معمای حقوق بشر به معمای مشروعیت چندان هم بی‌ربط نباشد. معمای مشروعیت به این معنا که حاکمان برای کسب مشروعیت ناگزیر باید به مذهب و سنت متوسل شوند، ولی این امر یعنی تقویت مذهب و سنت که در نهایت باعث می‌شود هر نوع تغییری از سوی حاکمان با مخالفت توده‌های مردم مذهبی و سنتی روبه‌رو شود و لذا مشروعیت نظام حاکم زیر سؤال رود. به همین دلیل است که اغلب نخبگان حاکم خاورمیانه ترجیح می‌دهند وضع موجود را به منظور حفظ مشروعیت خود ادامه دهند. از همین روست که حاکمان خاورمیانه نیز برای رهایی از پاسخگویی و حل چالش‌های مشروعیتی خود، از شریعت اسلامی به مثابه ابرازی برای اعمال حق شرط کلی و عمومی نسبت به اصول حقوق بشر بهره برده‌اند (ص ۲۹). بنابراین می‌توان نمودار (۱) را از دیدگاه‌های نویسنده استخراج کرد.

نویسنده در مورد عوامل عدم تحول حقوق بشر در خاورمیانه در سطح منطقه‌ای، عوامل مشترکی را برمی‌شمارد که با اندکی اغماض می‌توان آنها را در مورد اغلب کشورهای خاورمیانه صادق دانست، گر چه میزان اهمیت آنها بسته به زیر منطقه‌ها و نیز روند تشکیل دولت - ملت در دهه‌های گذشته ریشه دارد. این عوامل عبارتند از

۱- درگیری‌های مستمر و کشمکش‌های منطقه‌ای؛

۲- قهرمان‌پروری؛

۳- ساختار اقتدارگرایی حکومت‌های منطقه؛

۴- ریشه‌دار بودن حکومت‌های پادشاهی؛

۵- عدم اجماع در مورد رابطه اسلام و دموکراسی؛

۶- رواج نخبه‌گرایی مستبدانه در اسلام و منطقه.

یکی از امتیازات ویژه این کتاب، چنانچه خاطر نشان شد، توجه ویژه به سطح منطقه‌ای در تحلیل است. به تبع رویکرد بری بوزان در مورد تأثیر

ویژگی‌های منطقه‌ای بر امنیت، می‌توان این ادعا را در مورد حقوق بشر نیز صادق دانست. کافی است در این مورد به روند گذار به دموکراسی در اروپای شرقی اشاره کنیم. بی‌شک نزدیکی به اروپا عامل مهمی در گسترش فرهنگ حقوق بشر به این کشورها بوده است (انتشار فرهنگ دموکراسی). ظاهراً در خاورمیانه چنین اتفاقی رخ نداده است و جالب توجه اینکه دو کشور ترکیه و اسرائیل که بیشتر از کشورهای دیگر معیارهای حقوق بشر را رعایت می‌کنند، به نوعی خود را از تحولات خاورمیانه عقب کشیده‌اند. به عنوان مثال چنانچه نویسنده نیز غیر صریح یادآوری می‌کند، میان نزدیکی ترکیه به اتحادیه اروپا و توجه آن به حقوق بشر رابطه مستقیمی وجود دارد و این نشانگر تأثیر متغیرهای منطقه‌ای می‌باشد. با این حال این موضوع در حد لازم مورد توجه نویسنده نبوده و بعضی جاها به صورت گذرا به موضوعاتی اشاره شده است. به عنوان یک واقعیت باید بپذیریم خاورمیانه طی دو دهه گذشته نوعی روند واگرایی هویتی را طی کرده و اختلاف میان

کشورهای منطقه و حتی درون نظام منطقه‌ای عربی، افزایش یافته است. به عنوان مثال امروزه در بسیاری از تحلیل‌ها، شمال آفریقا را دیگر جزو خاورمیانه حساب نمی‌کنند، به این خاطر که روند تحولات شمال آفریقا طی دو دهه گذشته باعث فاصله گرفتن آن از متغیرهای پایدار خاورمیانه و به ویژه منازعه اعراب - اسرائیل شده است.

شاید بهتر باشد به تبعیت از تحلیل‌گران استراتژیک - امنیتی خاورمیانه را به چند زیر منطقه تقسیم کنیم: ۱- حوزه خلیج فارس، ۲- شامات، ۳- حوزه مدیترانه، ۴- حوزه دریای سرخ (وشمال آفریقا).

در این حالت راحت‌تر می‌توان به اهمیت متغیرهای منطقه‌ای در هر یک از زیر مناطق پی برد. علاوه بر ویژگی‌های منطقه‌ای مورد اشاره، نویسنده در فصل چهارم تعارض‌های حقوق بشر در خاورمیانه را مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارتند از ۱- تعارضات بومی، ۲- تعارضات غیر بومی، ۳- تعارضات فلسفی (نظری) در سطح خرد و کلان و ۴-

تعارضات کاربردی.

سرانجام در سطح فرا ملی، نویسنده بیش از هر چیز بر نقش دوگانه غرب در برخورد با مسئله حقوق بشر و آثار منفی این برخورد بر گسترش فرهنگ حقوق بشر می‌پردازد و به عنوان نمونه نحوه برخورد دوگانه آمریکا نسبت به رعایت موازین حقوق بشر در کشورهای دوست و مخالف آمریکا را مورد توجه قرار می‌دهد. نویسنده از جمله منتقدان غربی بودن حقوق بشر است و یاد آور می‌شود تأکید بر این نکته که حقوق بشر ریشه در آموزه‌ها و باورهای غربی دارد، آسیبی را به خاورمیانه وارد می‌سازد که برابر با آسیبی است که استبداد خاورمیانه‌ای به افراد وارد می‌سازد. (ص ۶۲) ولی می‌پذیرد که حقوق بشر در اصل میراث مشترک بشری است و غربی‌ها نباید آن را به چماقی برای کوبیدن کشورهای دنیای جنوب و حتی خاورمیانه تبدیل کنند. زیرا بخشی از مشکلات حقوق بشر در خاورمیانه مانند کم توجهی به حقوق زنان، در غرب هم دیده می‌شود. بدین ترتیب نویسنده در مقابل دو روش رد کردن کامل

و پذیرش و تسلیم کامل، راه سومی را پیشنهاد می‌کند که می‌توان محلی کردن ارزش‌های جهان‌شمول توسط نخبگان داخلی دانست.

اما پرسشی که بی‌پاسخ می‌ماند یکی این است که چرا در گذشته چنین تلاش‌هایی در حوزه‌های مختلف (اسلام و دموکراسی، اسلام و حقوق بشر، آزادی و استبداد، تکلیف و حق و آزادی منفی و مثبت) به نتیجه نرسیده است؟ دوم اینکه با وجود دولت قدرتمندتر از جامعه‌ای که ارزش‌های جهان‌شمول را اغلب تهدید کننده مشروعیت خود می‌داند، چگونه می‌توان در عرصه عمل مدار قدرت را راضی به محلی کردن ارزش‌های جهان‌شمول نمود. کتاب صریحاً به رابطه بین هنجارهای داخلی و جهان‌شمول اشاره نکرده است، اما ظاهراً نویسنده به اهمیت روز افزون هنجارهای بین‌المللی به ویژه پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر تأکید می‌کند که به نوبه خود موجب نفوذ این هنجارها به سطح داخلی در آینده خواهند شد. به گفته وی، دوره پس از یازدهم سپتامبر یا دوره پسا جهانگرایی (یا

جهانی شدن) دوره‌ای است که در آن توجه به مبانی بنیادین حقوق بشر برای همه واحدهای سیاسی مفروض گرفته شده است. نظام‌های سیاسی دیگر قادر به توجیه نسبیت‌گرایی فرهنگی در بحث حقوق بشر نیستند و تنها می‌توانند موادی را به حقوق بشر اضافه کنند (ص ۷۵).

سخن پایانی

کتاب حقوق بشر و خاورمیانه، موضوعاتی را مطرح کرده است که هنوز هم در مورد آنها میان صاحب نظران و تحلیل‌گران اجماع نظر کافی وجود ندارد. از همین رو این کتاب نخستین و یا واپسین کتاب در مورد جایگاه حقوق بشر در خاورمیانه نخواهد بود، حتی اگر فرض کنیم منطقه مزبور مستعد رشد فرهنگ حقوق بشر نیست. بی‌شک تحولات اخیر منطقه‌ای، به ویژه در عراق، تأثیرات بلند مدت قابل توجهی در خاورمیانه و به تبع آن جایگاه حقوق بشر در آن خواهند داشت.

در نهایت می‌توان در مورد کتاب چند نکته متدولوژیک را به عنوان نقد اضافه نمود.

۱- نخست اینکه موضوع حقوق بشر و خاورمیانه، موضوعی کلان است که به صورت طبیعی ارایه آن به صورت مطلوب در کتابی با این حجم میسر نیست. گرچه نگاه کلان نویسنده به این موضوع، امتیاز ویژه این کتاب است که نباید آن را نادیده گرفت، اما طبیعی است در این نگاه کلان بعضی مسائل جزئی و ریز از دید نویسنده پنهان می‌ماند. به همین دلیل تصویر ارائه شده نویسنده از جایگاه حقوق بشر در خاورمیانه هنوز تکمیل نیست و بسان یک تابلوی نقاشی می‌ماند که از دور بهتر دیده می‌شود. این وضعیت بی‌شک برای افراد دوربین مطلوب است، اما آنهایی که نزدیک‌بین هستند شاید نتوانند از دیدن این تابلوی نقاشی لذت ببرند.

۲- مقایسه خاورمیانه با اروپا از نظر پیوستن به کنوانسیون‌ها و معاهدات حقوق بشر، ممکن است ما را به نتیجه مطلوب نرساند. زیرا از همان ابتدا این فرضیه در ذهن خواننده شکل گرفته است که فاصله

میان اروپا و خاورمیانه از نظر حقوق بشر قابل توجه (و از منظر آماری معنادار) است. بی‌شک اگر نویسنده خاورمیانه را با یک منطقه متشکل از کشورهای در حال توسعه (نظیر آفریقا، آسیای مرکزی و قفقاز، آسیای جنوب شرقی و حتی آمریکای لاتین) مقایسه می‌کرد، نتایج به دست آمده می‌توانست جذابیت بیشتری برای خواننده داشته باشد.

در پایان باید یادآور شد تولید چنین اثری، آن هم در فضای خاص سیاسی و فرهنگی که نسبت به حقوق بشر دیدگاهی امنیت محور وجود دارد، گام مؤثری است در راه ایفای نقش نخبگان محلی در بومی کردن ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشر. امید می‌رود تولید کتاب‌هایی از این دست، به ویژه در شرایط جدید منطقه‌ای، هم‌چنان تداوم پیدا کند.



شکل (۱)

